

## مشروطیت و تجربه‌های ایرانی

سیدمحمد خاتمی



انقلاب مشروطیت هم نشان ظهور هویت اجتماعی جدید ملت ایران و هم منشأ تقویت این هویت بوده است/ مشروطیت یک تجربه ایرانی و حاصل یک کار ملی است و باید با این نگاه به آن بنگریم.

مشروطیت یک واقعه مهم در تاریخ ما است. البته تاریخ هر ملتی از جمله تاریخ ما سرشار از حوادث و رویدادهای تلخ و شیرین فراوان بوده است. وقتی می‌گوییم واقعه مهم، مراد من رویدادی است که مظهر یک تحول عمیق یا منشأ آن در جامعه بوده است. مشروطیت هم مظهر یک تحول بزرگ بوده است و هم منشأ تقویت و قوام تحولی که در جان و جهان ایرانی رخ داد. به عبارت خلاصه‌تر، انقلاب مشروطیت هم نشان ظهور هویت اجتماعی جدید ملت ایران و هم منشأ تقویت این هویت بوده است.

هویت اجتماعی امری ذاتی نیست، بلکه امری تاریخی است. درست است که زبان، قومیت، نژاد، موقعیت جغرافیایی و صدها عامل دیگر در شکل‌گیری هویت اجتماعی و جهت‌دهی آن مؤثر است، اما هویت اجتماعی - که متعلق به انسان است که موجودی است اندیشمند و صاحب اراده - تحت تأثیر جبر عوامل غیرانسانی قرار نمی‌گیرد، هرچند از آنها متأثر می‌شود و همان‌طور که شخصیت انسان در طول زمان تحول پیدا می‌کند، هویت اجتماعی نیز امری تاریخی است و متأثر از عوامل گوناگون و البته آگاهی و انتخاب خود انسان.

تجربه‌های مختلفی در شکل‌گیری و تحول هویت اجتماعی ایران اثرگذار بوده‌اند. از مهم‌ترین این رویدادها ورود اسلام به ایران است که منشأ پایه‌گذاری هویت تازه مردم ایران شد. انقلاب مشروطیت نیز یکی از این حوادث بزرگ است که در پویش تاریخی ملت ایران و در شخصیت اجتماعی آن اثر فراوان داشته است و بالاخره انقلاب اسلامی ایران که در شکل‌دهی و قوام‌دهی و تحول شخصیت متکامل اجتماعی و هویت اجتماعی ایران اثر گذاشته است. مشروطیت از حوادث مهمی است که به نوبه خود هم مظهر و هم منشأ این تحول است.

به‌رغم دخالت همه عوامل گوناگون داخلی و خارجی هیچ تردیدی نباید داشته باشیم که مشروطیت یک تجربه ایرانی و حاصل یک کار ملی است و باید با این نگاه به آن بنگریم.

مشروطیت ویژگی‌های مختلفی داشت که من به اجمال به بعضی از آنها که به نظرم مهم‌تر از همه است، اشاره می‌کنم:

اول، مهار استبداد لجام‌گسیخته حاکم بر جان و جهان ایرانی و به تعبیر نظریه‌پرداز بزرگ مشروطیت و به تعبیر خود من، طراح اولین اساسنامه جامعه مدنی سازگار با هویت فرهنگی و ملی ایران، آیت‌الله العظمی نائینی، صاحب تنبیه‌الامه، مشروطیت به معنی نفی فرمانروایی اعتسافیه، استرقاقیه، استعبادیه و نفی فرمانروایی ما یرید و مالکیت مایشاء است. این اولین خصوصیت مشروطه بود در تاریخ ما.

دوم، در فرآیند مشروطیت، عنوان «رعیت» به «ملت» تبدیل شد و این حادثه مهمی است که مردم به عنوان مملوکان پادشاه صاحب‌قران به صاحبان کشور و حکومت تبدیل شدند. نیز همه اهالی ایران فرزندان مادری به نام ایران نامیده شدند که سوابق تاریخی، نژادی، زبانی و قومی در تقدم و تأخر آنها تأثیر ندارد و این به معنی ظهور و زایش ملت در تاریخ ما است.

سوم، تکوین قانون اساسی به عنوان مبنای نظم و اساسنامه اعمال حاکمیت در کشور و تعیین‌کننده نسبت میان مردم و حکومت.

چهارم، گزینش دولت به وسیله ملت و در واقع تغییر نسبت ارباب و رعیت که ارباب حاکم بود و مردم رعیت به این موضوع که دولت ناشی از ملت و ملت ارباب اصلی کشور و حکومت و دولت کارگزار این ملت است. همچنین به رسمیت‌شناختن آزادی مردم در نقد سیاست و قدرت و برنامه‌های دولت و مشارکت در بنای کشور.

پنجم، تأسیس مجلس با عنوان خانه ملت و کانون نظارت بر قدرت.

ششم، پیدایش و گسترش مطبوعات در آن روز - و وسائط ارتباط جمعی به‌طور عام در امروز - به عنوان رکن چهارم مشروطیت به جای کاغذ خبری که فقط تفرج و سیر و سیاحت درباریان را درج می‌کرد.

اینها از جمله اموری بود که در مشروطیت مطرح شد و مورد تأیید قرار گرفت. به عبارت دیگر، انقلاب مشروطیت اولین حرکت دموکراتیک در ایران و خاورمیانه بود و نقطه عطف ورود ایران به مناسبات جدید سیاست در دوران جدید. توجه بفرمایید. اولین انقلاب دموکراتیک مردم ایران در ایران و در خاورمیانه و به یک معنا در شرق و نقطه ورود ایران به مناسبات جدید سیاست و قدرت در دنیای امروز. من در این زمینه کمی توضیح خواهم داد.

اولا انقلاب مشروطیت، همان‌طور که گفتم، اولین جنبش فراگیر و مردمی مردم‌سالاری بود، منتها برای استقرار الگویی از مردم‌سالاری بومی که امروز مردم‌سالاری دینی تعبیر می‌شود.

انقلاب مشروطیت یک انقلاب دموکراتیک بود، اما ملت ایران صورت و نسخه‌ای از دموکراسی سازگار با هویت دینی و ملی خود را می‌خواست و این مساله نشانه خلاقیت این ملت و منفعل نبودن او

صرفاً در برابر حوادث و زرق و برقها است. از مطالعه حوادث مشروطیت، آزندگی رهبران مؤثر در مشروطیت و نیز بررسی مفاد قانون اساسی به عنوان بزرگ‌ترین دستاورد مشروطیت و میثاق ملی، تردید نمی‌کنیم که آنچه در تجربه مشروطیت رخ داد، پیگیری و تلاش برای استقرار نوعی از دموکراسی سازگار با دین بوده است. بنابراین، انقلاب دموکراتیک ملت ایران برای استقرار الگویی بومی از امر دموکراسی و مردم‌سالاری به عنوان خواست عمومی دوران جدید بود.

اما در مورد ورود ایران به دوران جدید سیاست و قدرت باید ببینیم که در دوران جدید قدرت سیاسی یعنی چه؟ ماهیت قدرت در دوران مدرن و جدید با آنچه در گذشته بوده، فرق کرده است و ورود به دوران جدید یعنی پذیرش قدرت مدرن و سیاست جدید در ایران. خصوصیت قدرت و مناسبات جدید قدرت و سیاست در دوران امروز این است که حضور و مشارکت مردم در عرصه قدرت نقش ممتاز و بی‌بدیلی دارد. سیاست جدید را فقط به میزان حضور و اراده و قدرت و مشارکت مردم شناسایی و تعریف می‌کنیم که این مناسبات جدید هر گام بر قدرت مردم می‌افزاید. مقوله امنیت در مناسبات جدید به کلی و ماهیتاً با مقوله امنیت در دوران قدیم فرق کرده است.

در دوران جدید، مشروعیت یک نظام به میزان اتکای او به اراده مردم و مقبولیت او در میان مردم بستگی دارد؛ یعنی امروز و در دنیای جدید قدرتی که متکی به مردم و رأی مردم و تحت نظارت آنان نباشد، مشروع نیست. مراد از مشروع *legitimacy* است که با شرعی بودن فرق دارد. به میزانی که حکومتی وابسته به مردم و برآمده از مردم و تحت نظارت آنان باشد، مشروعیت و مقبولیت دارد و در واقع پیوند میان مردم و حکومت است که در مشروعیت نظام نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. این، خصوصیات قدرت در دوران جدید است و من ادعا کرده‌ام که با مشروطیت، ملت ایران وارد مرحله جدید مناسبات قدرت مدرن در دنیای امروز شد. بعد از مشروطیت همه حکومت‌ها کوشیده‌اند تا مشروعیت خود را در سایه دموکراسی و قانون توجیه کنند، حتی حکومت‌هایی که به شدت در واقع غیردموکراتیک بودند. این مسأله‌ای است که آن را در دوران قدیم و پیش از مشروطیت نمی‌دیدیم؛ یعنی حکومت مجبور نبود که خودش را توجیه قانونی بکند و از مردم دم بزند و به نام خدمت به مردم و برای مردم کار بکند. نیازی به این نمی‌دید. اما مناسبات جدید قدرت مدرن در دنیای امروز و ورود ایران به این عرصه مناسبات که در مشروطیت تجلی پیدا کرد، طوری شد که از آن پس هر حکومتی ولو دیکتاتور و ناسازگار با منافع ملی خودش را با دموکراسی و قانون‌گرایی توجیه می‌کند. ما به وضوح این تحولات را در سراسر زندگی اجتماعی ملت از ۱۵۰ سال پیش، که اوجش نیز در یکصد سال پیش با صدور فرمان مشروطه بود، مشاهده می‌کنیم.

حوادث بزرگی رخ داده است. این قدرت جدید خودش را نمایانده و هنوز هم هست. حکومت قاجار این قدرت را نپذیرفت، اما قدرت ظهور یافته با انقلاب مشروطیت خودش را به قاجار دیکته کرد.

حکومت قاجار در برابر این قدرت ایستاد و مجلس را که مظهر قدرت مردم است، به توپ بست، اما قدرت جدید با فتح تهران، خود را بر حکومت جبار تحمیل کرد.

آشفته‌گی‌های بعد از مشروطیت، به استقرار یکی از نفس‌گیرترین دیکتاتورهای دوران تاریخ ایران در زمان رضاشاه منجر شد، اما هنگامی که قوای بیگانه برای روی کار آوردن یک حکومت وابسته تازه نفس و جوان‌تر، رضاخان را از مملکت بیرون کردند، او چشم امید به همراهی مردم داشت، اما قدرت جدید با سکوت توأم با نفرت خویش شاه جبار را بدرقه کرد و او در عین ذلت و خفت معنای قدرت جدید را در ایران دید و بالاخره این قدرت جدید با اتکا بر ایمان و باور مردم در انقلاب اسلامی نقطه پایان بر شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله گذاشت و آن قدرتی را که بارها قدرت مردم را نادیده انگاشته بود، از گردونه خارج کرد. به هر حال، انقلاب مشروطیت نخستین فصل قدرت‌نمایی عینی مردم و اولین تجربه ما برای جدی گرفتن قدرت جدید یعنی قدرت مردم بود.

پس انقلاب مشروطیت نخستین انقلاب دموکراتیک مردم ماست و نیز تجربه‌ای بود برای تحقق الگویی از مردم‌سالاری سازگار با دین و فرهنگ کشور که امروز به مردم‌سالاری دینی تعبیر می‌شود.

یکی از مناقشات جدی جامعه امروز ما، که مبارک هم هست، {درباره} نسبت میان اسلامیت و جمهوریت است. این معنا به تعبیری از چالش‌های مهم دوران مشروطیت هم بود. مشروطیت و مشروعیت و اسلام و دموکراسی در آن زمان هم مطرح بود. با کمال تأسف این چالش و نزاع در دوران مشروطیت به نفع جمهوریت و مردم‌سالاری حل نشد، بلکه سبب شد که مردم نه جمهوریت داشته باشند، نه مردم‌سالاری و نه یک نظام دینی. حاصل این چالش روی کار آمدن یکی از نفس‌گیرترین دیکتاتورهای دوران تاریخ بود.

یک نکته، بلکه دو نکته مورد غفلت دیروزیان بود که امروز نباید از آن غفلت کنیم؛ یعنی در واقع دو نکته که اول هم گفتیم در انقلاب مشروطیت و انقلاب اسلامی هم این مساله تجلی داشت و ما ادامه‌دهندگان راه باید از آنچه بعد از مشروطیت هم رخ داد، درس بگیریم و پیش برویم: یکی اینکه نباید قدرت جدید را نادیده گرفت. در دنیای امروز هیچ کاری بدون مردم و بدون خواست آنان نمی‌شود انجام داد. منظورم این نیست که نمی‌شود مردم را سرکوب کرد، نمی‌شود یک نظام را که مورد خواست مردم نیست، بر مردم تحمیل کرد، اما این دوام نمی‌آورد و نمی‌تواند مثل گذشته که قرن‌ها چنین سیستم‌هایی بر جامعه حاکم بود، حاکم باشد.

دوم، اینکه ما قطعاً باید الگوی متناسب با فرهنگ خودمان را برای تحقق این قدرت جدید و مردم‌سالاری داشته باشیم. نکته‌ای که در گذشته مورد غفلت قرار گرفت و امروز هم گاهی در بخش‌هایی از جامعه مورد غفلت قرار می‌گیرد، یکی این بود که برخی از خواستاران دموکراسی چنین می‌پنداشتند که دموکراسی فقط به مدد تئوری‌ها و نظریه‌های خاستگاه دموکراسی در غرب قابل توجیه است. غافل از اینکه دموکراسی یک جوهر دارد و صورت‌هایی که باید متناسب با

وضعیت فرهنگی و تاریخی و هویت اجتماعی جامعه باشد والا پایدار نخواهد شد و می‌پنداشتند که با نقشه و تئوری‌ای که از هر جا بگیریم، می‌توانیم نظامی مردم‌سالار و دموکراتیک داشته باشیم. این یعنی غفلت از واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی. در گذشته هم برخی از کسانی که قدرت را بر پایه مشروعیت دینی با ذهنیت سنتی می‌خواستند، غافل از مقتضیات قدرت سیاسی جدید و نقش مردم رشد یافته بودند و می‌پنداشتند که گویا می‌توان سنت و سامان قدیم را که در دنیای مسلمانان هم تجربه شده بود بر جامعه تحمیل کرد، در حالی که هویت جامعه عوض شده بود و دیگر آن وضع را نمی‌پذیرفت. قدرت سیاسی جدید در عین حالی که بر مردم متکی است، پیوند استواری با ویژگی‌های فرهنگی و هویت اجتماعی یک جامعه دارد.

غفلت از این دو {نکته} در دوران مشروطیت سبب شد که با آن همه فداکاری‌ای که مردم کرده بودند، استبداد و خودکامگی رضاخانی با کمک بیگانه روی کار بیاید و در آغاز هم رضاخان با شعارهای طرفداری از دین سعی کرد که استبداد مطلق خودش را توجیه کند و نیز غفلت از این دو پایه سبب شد که بعضی از رهبران مشروطیت در کنار عاملان و مباشران استبداد قرار بگیرند. در حالی که نه رضاخان دین‌دار بود و نه آن رهبران در آغاز طرفدار استبداد بودند. غفلت از این مساله حساس تاریخی ما را به این مشکل دچار کرد. ما امروز باید از این حادثه درس بگیریم و بر ضرورت‌هایی که ثبات و پویایی سیاسی را در دنیای امروز و در نظام اقتصادی و سیاسی بین‌المللی تأمین می‌کند و اثرگذار است، پافشاری کنیم.

من معتقدم که اگر بخواهیم هم از انقلاب اسلامیمان که در ادامه انقلاب مشروطیت در سطحی بسیار عمیق‌تر و وسیع‌تر تحقق پیدا کرد، و هم از دستاوردهای محتوایی مشروطیت که متأسفانه در عمل با مشکلات و موانع روبه‌رو شد، پاسداری کنیم، باید بر چند نکته پافشاری کنیم.

نخست اینکه بپذیریم و همه بپذیرند نه در شعار، که در واقعیت باید بپذیریم که در قدرت سیاسی و مناسبات جدید قدرت، مردم اصیل و اصل‌اند و یک نظام سیاسی در صورتی که بر خواست و اراده و رأی مردم متکی باشد، ثبات پیدا می‌کند.

دوم، این نکته را بپذیریم که اکثریت قاطع ما مسلمانیم و اسلام برخلاف بسیاری از دین‌های دیگر، دینی است که به حوزه فردی و خصوصی منحصر نمی‌شود. اسلام علاوه بر حوزه فردی و اخلاقی در حوزه اجتماعی و سپهر سیاسی جامعه و اجتماع صاحب‌نظر و جهت‌گیری است و نمی‌توان اسلام را از عرصه حیات اجتماعی دور کرد.

سوم، این اصل را بپذیریم که اصل اجتهاد پویای اسلامی همواره می‌تواند با روش‌مندی درست، اسلام را به صورتی که جوابگوی نیازهای فزاینده متناسب با زمان و مکان انسان و جامعه متحول است، برآورده سازد. ما نباید برداشت‌های کارساز و همه‌جانبه از اسلام را با عادت‌ها و سنت‌های فسیل‌شده و ذهنیت‌های رنگ تقدس گرفته اشتباه کنیم. اینها دو چیزند. اسلام جوهری دارد که

اندیشه و اجتهاد پویا همواره می‌تواند از این دریای جوشان گوهرهای تازه صید کند. اسلام فرا زمانی و فرامکانی است، در حالی که برداشت‌های انسان محدود به زمان و مکان است. مبادا که برداشت‌هایی را که پیشینیان ما با توجه به شرایط خود داشتند، عین اسلام بدانیم و به تعبیر حضرت امام(ره) اسلام را در حل مسائل و مشکلات اقتصادی و اجتماعی دنیای امروز ناتوان نشان بدهیم.

در این سه نکته‌ای که عرض کردم، با ذهنیتی که بنده دارم، می‌توان کمی دقیق‌تر درباره این عنوان مردم‌سالاری سازگار با دین برداشت کرد. اگر ما این سه نکته را رعایت کنیم، هم زمان خودمان را بشناسیم، هم مقتضیات قدرت را در روزگار خودمان بشناسیم و هم بپذیریم که دموکراسی با اینکه جوهر خاص خودش را دارد، باید با معیارهای فرهنگی و دینی سازگار باشد و نیز اگر بخواهیم یک حکومت سازگار با دین داشته باشیم، باید اجتهاد پویا و تحول‌آفرین داشته باشیم، همچنان که حضرت امام داشت -می‌توانیم راهمان را بهتر و مطمئن‌تر ادامه بدهیم، به شرط اینکه باز چند واقعیت را قبول کنیم.

یک، وقتی که می‌گوییم قدرت جدید -دموکراسی- را بپذیریم، باید فقط نام دموکراسی را نپذیریم. دموکراسی، شرایط، مقومات و جوهری دارد که اگر نباشد، هر عنوانی هم روی آن بگذاریم، مردم‌سالاری نیست. قوام دموکراسی به این نکات است. اصالت قدرت مردم، ابتدای قدرت سیاسی بر رأی مردم، تحت نظارت مردم بودن قدرت سیاسی، امکان جابه‌جایی قدرت به دست مردم بدون توسل به زور، اینها مقومات دموکراسی است؛ چه دینی و چه غیردینی‌اش. این جوهر دموکراسی اگر حضور داشته باشد، دموکراسی هست. در عین حال این شرایط می‌تواند و باید منطبق با معیارهای ارزشی و فرهنگی جامعه باشد.

دوم، پذیرش تفاوت اسلام با عادت‌های ذهنی غافل از زمان و مکان. در اینجا به‌طور خاص من بر دغدغه‌هایی تکیه می‌کنم که به‌خصوص حضرت امام در سال‌های آخر عمرشان داشتند که زمان و مکان دو عنصر مهم و تعیین‌کننده در اجتهاد اسلامی است. باید این دو چیز را از هم جدا کنیم. در این صورت است که راه درست را می‌توان مطمئن‌تر ادامه داد.

در این دوران پیچیده و سخت و سرشار از فرصت از یک سو و تهدید از سوی دیگر همه باید با بعضی از رویان مشروطه در دیروز و دموکراسی در امروز که مردم‌سالاری را بدون دین می‌خواستند و هم بعضی از ارباب دین و مدعیان طرفداری از انقلاب اسلامی، که اسلام را بدون دموکراسی می‌خواهند، عبرت بگیریم و باور کنیم که قدرت سیاسی دوران مدرن تنها مشروط به تدوین و تقویت این دو پایه است؛ امری که اصلاحات واقعی متکفل آن بوده و هست. مردم اگر قدرت‌عاری از ارزش‌های دینی را نمی‌پذیرند، که نمی‌پذیرند، مطمئناً این مردم قدرت متمرکز و متمایز از خواست مردم را هم ولو اینکه متمسک به دین باشد، نخواهند پذیرفت.

تحولات بین‌المللی نیز ضرورت فهم درست این دو پایه و عمل به آن را بر ما تحمیل می‌کند. امروز از کلمه دموکراسی سوءاستفاده می‌شود و تحت آن از سوی قدرت‌های بزرگ که دارای منافع نامشروع هستند، نظام‌های مخالف با منافع آنان مورد حمله قرار می‌گیرند و به نام دموکراسی در واقع خواستار استیلای بر این نظام‌ها و کشورها هستند. این یک مساله. از سوی دیگر خاصیت همین ظهور قدرت جدید در کل دنیا - فقط در ایران نیست - این است که افکار عمومی در دنیای ما نقش بسیار مهمی دارد. امروز تقریباً هیچ قدرتی نیست که بدون اتکا به افکار عمومی بتواند به اهداف مشروع یا نامشروع خود برسد و این امر مهم و درخور توجه و مبارکی است، حتی سوءاستفاده‌کنندگان از دموکراسی و حقوق بشر نیز سعی می‌کنند که افکار عمومی را با تبلیغات و روش‌هایی که دارند، با خود همراه کنند تا زمینه‌ساز توجیه تجاوزات خودشان به کشورهای دیگر باشند. این دو را در کنار هم بگذارید. ما باید در این موقعیت حساس و پر از فرصت و تهدید، هوشیار باشیم.

در عین بیداری نسبت به این توطئه و این سوءاستفاده و این فشارهایی که بر ما وارد می‌شود و مقاومت در برابر آنها باید تلاش کنیم. اگر خواستار این کشوریم، اگر دوستدار انقلاب اسلامی هستیم، اگر به مشروطیت احترام می‌گذاریم، همه باید تلاش کنیم تا بهتان غیردموکراتیک بودن جمهوری اسلامی را از دست دشمن بگیریم تا زمینه تجاوز او به ما فراهم نیاید و این کار میسر نیست جز با گسترش حق آزاد انتخاب کردن و انتخاب شدن ملت، آزادی بیان و به رسمیت شناختن نقد قدرت و سیاست در همه وجوه و مراتب آن، پایبندی به قانون و قانون‌مندی به‌خصوص رعایت قانون از سوی قدرتمندان جامعه و طرح و استحکام حقوق شهروندی و رعایت موازین و حقوق و کرامت بشری در روزگار ما. مگر اینها آرمان‌های انقلاب ما نبوده و مگر بسیاری از زمینه‌های تجاوز و فشاری که بر ایران وارد می‌شود، از طریق اغفال عمومی و تشویش اذهان عمومی و برانگیختن افکار عمومی علیه این کشور نیست؟

ما هرچه از این موازین دورتر بشویم، زمینه این را برای دشمن فراهم می‌کنیم که از افکار عمومی جهانی به ضرر ما استفاده کند و هرچه به این موازین نزدیک شویم، در واقع پایه‌های نظام، اسلام، تمامیت ارضی، قدرت و قوت و زمینه توسعه و پیشرفت را در جامعه‌مان بیشتر فراهم کرده‌ایم. باید با اهتمام جدی همه ارکان قدرت و همه جامعه بکوشیم تا این معیارها را به دقت رعایت کنیم.

و اما چند نکته دیگر درباره انقلاب مشروطیت. انقلاب مشروطیت با رهبری ممتاز روحانیت و به‌خصوص مراجع سه‌گانه نجف، آیات عظام، آخوند ملامحمد کاظم خراسانی، شیخ‌عبدالله مازندرانی و حاج‌میرزاخلیل تهرانی این گسترش و عمق را پیدا کرد و با همراهی بازرگانان و اصنافی که نگران از بین رفتن استقلال اقتصادی کشور بودند و نیز روشنفکران آزادی‌طلبی که از تنگنای استبداد و سلطه استعمار به تنگ آمده بودند پیروز شد، اما متأسفانه به خاطر جوان بودن جامعه ما در ورود به مرحله جدید مناسبات سیاسی که هنوز هم با کمال تأسف این جوانی وجود دارد و خیلی از انرژی‌ها

را مصرف می‌کند، انقلاب مشروطیت با چالش‌های بزرگی روبه‌رو شد. من چند نمونه را که سبب این چالش شد، می‌گویم که خودش سبب شکست انقلاب مشروطیت هم شد:

یک، اختلاف میان رهبران روحانی. دو دسته شدن رهبران روحانی - طرفداران مشروطه و مخالفان مشروطه.

دوم، اختلاف میان تندروها و محافظه‌کاران و در نتیجه تشخیص ندادن اولویت‌ها و درگیری‌ها و صرف انرژی‌ها و میدان را خالی کردن برای کسی که نه آزادی و نه دین را می‌خواست.

تندروی انجمن‌هایی که مثل مور و ملخ از زمین می‌رویدند و سعی می‌کردند که خواست‌ها و احوای خودشان را و اگر هم وابسته به بیگانه بودند، در واقع خواست‌های بیگانه را بر جامعه تحمیل کنند و نگذارند که دلسوزان سر فرصت و با اعتدال تصمیم‌گیری کنند و نیز سوءاستفاده برخی از مطبوعات از آزادی و در ورای همه اینها تزویرها و توطئه‌های قدرت‌های بیگانه به‌خصوص روس و انگلیس.

اینها از عواملی بود که انقلاب مشروطیت را با شکست روبه‌رو کرد، اما گفتم، ایران وارد مرحله جدیدی شده بود. به همین دلیل این شکست با اینکه رخ داد، ولی آن روح و حرکت ملت شکست نخورد. باز مراجع سه‌گانه به صحنه آمدند، باز رهبران آزادیخواه قیام کردند و در شکست اولیه که مجلس به توپ بسته شد، با فتح تهران به قدرت جواب دادند و متأسفانه، تبریز توسط قوای دولتی و همراهی قوای روس محاصره شد. این محاصره یک سال طول کشید. به رهبری دوتن از افتخارات ملی ما ستارخان و باقرخان مقاومت جانانه‌ای شد و بالاخره با تحمل قحطی‌ها، گلوله‌باران‌ها و سختی‌ها، زنان و مردان با رهبری این دو انسان بزرگ مقاومت کردند و دشمن را شکستند و بالاخره هم تهران را فتح کردند. هرچند که بعد از فتح تهران هم کشتار مردم و رهبران مشروطیت‌طلب تبریز ادامه یافت و نمادهای حماسه مقاومت - باقرخان و ستارخان - نیز تبعید شدند، ولی هویت تازه ایرانی و جوهر آزادی‌طلبی و استقلال‌خواهی ملت ما کار خودش را کرد و با همه فراز و نشیب‌ها به انقلاب اسلامی منجر شد.

در پایان باید چند کلمه هم درباره آذربایجان نوشت. آذربایجان رکن رکن ایران و دارای نقش ممتاز و پایه‌گذاری تجربه ممتاز تاریخی ملت ایران است. مشروطیت ایران در سطحی بسیار وسیع و عمیق مرهون تلاش، فداکاری و کوشش آذربایجانی‌هاست و آذربایجان در ساختن هویت جدید ملت ایران نقش اساسی دارد. پیام ایران و ملت آن به پاره تن، سینه ستبر و گردن افراشته خود، آذربایجان، این است که «یاشاسین آذربایجان». و پیام مردم تبریز و پیام آذربایجان غیور به مام وطن که برای تمامیت و استقلال آن فداکاری کرده است، این است که «زنده باد ایران».